

## بورژوازی اپوزیسیون، گمراهه «زن، زندگی، آزادی»!، منشور صنفی 20 امضا!

صدها هزار جوان به خیابان ریختند. پنج ماه تمام در میان آتش و خون جنگیدند، پشت بام ها، محله ها، مدارس را میدان جنگ نمودند، بیش از 700 نفر به خون غلطیدند، صدها نفر چشم از دست دادند، دهها هزار به سیاهچال، شکنجه گاه افتادند. این انسان ها علی العموم کارگر یا از خانواده های کارگری بودند، در آتش فقر گرسنگی، گورخوابی می سوختند، در باتلاق محرومیت از دارو، درمان غوطه می خوردند، با همه اینها، به گونه رمزآگینی هیچ سخنی از این سیه روزیها بر زبان نیاوردند!! به جای آن، همصدا، پرطنین شعار «زن - زندگی - آزادی» سر دادند!! شعارشان روی دیوارها، کف خیابانها نقش بست. خانه ها، محلات، مدارس را در خود پیچید. جهانگیر شد، از خانه های ویران شوش تا کاخ سفید!!، شهرک قدس تا شماره 10 داونینگ!!، مسگرآباد تا الیزه، محلات بی آب و سوت و کور بلوچستان، کردستان تا همه پارلمانهای اروپا و دنیا، از حنجره بی نفس دختران خاک سفیدها، حصیرآبادها، زینبیه ها، عسلویه ها، کریم آباد ها تا ویلاهای رضا پهلوی یا کازینوهای فرح دیبا، از سراچه آگاهی شکنجه شدگان رژیم شاهنشاهی تا اعوان پرویز ثابتی، از بازماندگان قیامت لاجوردی تا نخست وزیر اعدامهای 67، آری در یک چشم به هم زدن کل اینها، با هم، در یک ارکستر موزون خواندند: «زن، زندگی، آزادی»!! قیامتی حیرت انگیز از همرنگی، اخوت، حل تمامی تضادهای عالم! محشری که در آن همه، هموا از قدرت جنبش، انقلاب، بعدا انقلاب زنانه، «انقلاب اجتماعی» «زن - زندگی - آزادی» می گفتند، پمپنو، بولتون، نتانیا هو، چارلی وایمرز، دست «عنصری»، «فرخی سیستانی»، «منوچهری» را در سرودن قصاید شورانگیز برای انقلاب، از پشت بستند و سران احزاب چپ اپوزیسیون کوشیدند تا از رقبای سابق امپریالیست و نولیبرال یا شرکای لاحق دموکرات و حقوق بشری عقب نیافتند!!

ارکستر می توفید که سناریوی دیگر آمد. 20 گروه صنفی، مدنی متنی منتشر کردند، آن را «منشور مطالبات حداقلی تشکلهای مستقل صنفی، مدنی» نامیدند، مدنی واپسگرا که از اعتراض به بی کفایتی دولتمردان آغاز و خیزش خیابانی را طغیان علیه بی لیاقتی ها، ناامنی اقتصادی، ستم طبقاتی، ملی، مذهبی می دید!! از فوران «جنبشهای مدرن اجتماعی» می گفت!! اهدافش را جایگزینی عقب ماندگیها با مدرنیسم، سکولاریسم اعلام می نمود، جمهوری اسلامی را اهل اجابت این تقاضاها نمی دید، خواستار طلوع دولتی مدرن برای برنامه ریزی دموکراتیک نظم اقتصادی، مدنی، سیاسی «جامعه» و قابل تحمل ساختن مناسبات اجتماعی حاکم می شد. لیبرال رمانتیسیستها با این مقدمه به طرح «مطالبات خود برای برپائی جامعه نوین» می رسیدند!! خواستها همان بود که از دیرباز توسط ناسیونال - لیبرال ها، بورژوازی اردوگاهی، چپ خلقی به شعور توده کارگر تزریق شده بود. طرفه اینکه در عصر تسلط اختاپوسی سرمایه بر دورترین واحه های دنیا، معضل کارگران را حکمرانی چند بی کفایت می دیدند!! برای کارگران، بازنشستگی، آزادیهای سیاسی، امنیت شغلی طلب می کردند، بدون آنکه اشاره ای به نظام بانی سلب این حقوق بنمایند، نه فقط حصول خواستها را در گرو میداننداری جنبش کارگری علیه سرمایه نمی دیدند، که راه هر نگاه مخالف کارگران به بردگی مزدی را ساروج می نمودند. از لغو اعدام، اعلام فوری! برابری زن و مرد، لغو تبعیض جنسیتی، قبول «ال جی بی تی کیو آی ای پلاس»، سخن می راندند و همزمان!! راه هر منفذ واکاوی ارتباط بی حقوقی ها، سببیت ها، با نظام سرمایه داری را سد می بستند. انتشار این منشور نیز مثل شعار «زن، زندگی، آزادی» موجی از حمایت راه انداخت. از برجهای حاکمیت سرمایه تا رسانه های اپوزیسیون چپ، جمهوری خواه، تا سلطنت طلب، اتحادیه های غول پیکر کارگری تا سرمایه داران حقوق بشری همه گفتند که «منشور» معجزه است!! شروع به ستایش کردند. این بار نیز رنگها بی رنگ، مرزها محو، مناقشات مختومه، گرگها، میش ها بیرق نفرت گریزی بر دوش، جبهه واحد تشکیل دادند تا یار و یاور منشورنویسان باشند!!

نه در مورد «انقلاب زن، زندگی، آزادی»!!، نه در باره حمایت فرامرزی از منشور مطالبات صنفی، مدنی، هیچ کس نپرسید چه شده است؟! این اجماع هوش ربای جهانی از کجا جوشیده؟! هیچ نفس کشی از تبار «ابراهیم های در آتش» مرزبانان حریم طبقات!! «صف بندی انقلاب، ضد انقلاب»!! هیچ آهی از نای بر نیارورد که چه رخ داده؟! که باید دختر بدون آب و نان و لباس و داروی سیستانی با بایدن، پمپئو، فرح پهلوی، رئیس جمهورها، جهان مطاعان، سرود وحدت خواند، «بنگارای» دوستی جا آرد؟! احدى نپرسید چرا باید «جف بزوس ها»، «بیل گیتس ها»، «برنارد آرنوها»، «وارن بافت» ها با خیل عظیم دختران فرشباغ چشم از دست داده ترکمن، میلیونها کودک سرطانی فاقد دارو، درمان ایرانی، انجمن فراماسونری تشکیل دهند؟! با ارکستری واحد، رقص «بازپسگیری زندگی» کنند؟! عشای ربانی «زن، زندگی، آزادی»!!، دموکراسی، برابری، ضدیت با آپارتاید جنسیتی، راه اندازند؟! هیچ کس حرفی در این گذر نزد اما این نه همه فاجعه که فقط آغاز آن بود. مشکل در این خلاصه نمی شد که پرچمداران دیروز، امروز رهائی پرولتاریا، فعالان مارکس آویز جنبش کارگری، «کمونستهای» اهل صعود به ارتفاعات اصول!! و مفتی صدها بار وحدت، هزاران بار انشعاب بر سر هر واژه، حال همگی همصدا با پمپئو، مکرون، رضا پهلوی، شولتز، فرح دیبا، پرویز ثابتی و سوناک سرود «زن، زندگی، آزادی» می خواندند!!، نه مشکل فقط این نبود!!، حتی این هم نبود که میلیونها جوان کارگر ایرانی را به دادن این شعارهای گمراهساز دعوت می کردند! به حمایت منشور اصناف می پرداختند و در نعت مشتی ترهات لیبرال رمانتیسیستی، سینه، چاک می زدند، معضل سهمگین تر آن بود که وقتی از فعالان طبقه کارگر، از ویتترین نشینان کارگر این احزاب پرسیدیم: چرا چنین می کنید؟! چرا «ترقی معکوس» نموده اید؟! کمونیسم مارکس پیشکش، مبارزه ضد سرمایه داری نثار وجود!! چرا فرقه گرانی ایدئولوژیک خود را هم به ثمن بخش فروخته اید؟ چرا از ضد امپریالیسم توخالی لنینی به لیبرال دموکراتیسم بازاری بادیه گرد سقوط کرده اید؟! چرا همصدای بایدن، وایمرز، شولتز، سوناک، رضا پهلوی، فرح دیبا شده اید؟! چرا برهوت «زن، زندگی، آزادی»، منشور لیبرال رمانتیسیستی 20 امضاء را پیش پای کارگران قرار می دهید؟! چرا مجرد جا به جایی یک رژیم درنده سرمایه با رژیم دیگر سرمایه داری را مفتاح رهائی بشر می خوانید؟! آری وقتی این پرسش ها را پیش کشیدیم، پاسخ گرفتیم که: باید واقع بین بود!! بساط خیابانی جمع کرد!! از شعارهای مریخی پرهیز نمود!!، «زن، زندگی، آزادی»، دموکراسی، شعار برخاسته از کف خیابانها است!! صدای «مردم» است!! منشور 20 امضاء توسط رهبران اصناف، جامعه مدنی تدوین شده است، حرف دل «مردم» شورشگر است!! باید به «مردم» باور کرد!!، «ستم ملی» را فهمید!! مسائل «قومی» را ارج نهاد!! خیابان پدیده نوینی است!!، جنبش خیابانی قدرت اعجاز دارد!!، کتابخانه ای از این اندرزا که در چند جمله قابل تلخیص بود: فعلا وقت گفتگو از سرمایه داری، مبارزه طبقاتی، مبارزه با استثمار و بربریت سرمایه داری، صف آرائی مستقل طبقاتی، سوسیالیسم لغو کار مزدی نیست!! این الفاظ قشنگند اما شنوا ندارند!!، وقت تجلیل دموکراسی است!!، بر طبل جدائی دین از دولت کوبیم، سکولاریسم را نقش و نگار متروها کنیم، دیوار شهرها را نگارستان مدرنیسم سازیم. عصر **خیابان** و میداناری طبقه متوسط!!، کنترل کرین و «انقلاب فمینیستی» است. کاویدن ریشه گرسنگی، آپارتاید جنسیتی، آلودگی زیست محیطی، آزادی کشی، بی سرپناهی در سرمایه داری کاری عاطل است، بساط این حرفها جمع کنیم. شاید اگر هگل از لحد، برمی خاست! نه محزون به شیوه «بازرگان» که مشعوف فریاد می زد: باران می خواستیم سونامی رحمت جاری شد. او در خواب هم نمی دید روزی نظرش شیرازه وجود آدمهائی را تسخیر کند که خود را رهبر، پرولتاریا، منجی بشر، «مارکسیست» می خوانند!! جمله معروفش که با نقد رادیکال طبقاتی مارکس مواجه و در افکار توده عاصی عصر عقب نشست، این بود که «هر واقعی، عقلانی، هر عقلانی واقعی است» باوری تحجرآمیز که اینک نه فقط شالوده استراتژی «چپ» ها که مشعل راه جوانان کارگر در جنبش زن، زندگی، آزادی گردیده است!!

خیل حامیان «زن، زندگی، آزادی» از چپ تا راست، اردوگاهی پیشین تا تکثرگرای پسین، در منتهای التهاب، پاسخهای بالا را در مقابل پرسش پیش تر ما قرار می دهند. نه در کلام که با عمل می گویند عصر مبارزه طبقاتی به سر رسیده است!! باید به توسعه فقر معترض شد، با گسترش گرسنگی مخالفت نمود، خواستار آزادی شد، از دموکراسی، مدرنیسم، سکولاریسم گفت. ربط دادن تبعیضات جنسیتی، آلودگیهای زیست محیطی، گرسنگی، بی آبی، به وجود سرمایه داری احمقانه است!! جنبش ضد فقر راه اندازیم، به ستیز با افزایش کربن پردازیم. از کارگران بخواهیم تا نفرت گریز، خشونت ستیز، کنار سرمایه داران!! پشت سر نهادهای بین المللی سرمایه داری، نهادهای منادی صلح!!، علیه جنگ!!، ضد گرسنگی!!، سینه چاک کاهش دمای زمین!!، پرچمدار ریشه کنی تبعیضات جنسیتی! برای آبادانی دنیا تلاش کنند!!، عصر «جامعه متکثر دموکراتیک» است!! با هم، به سوی دنیائی صنعتی، مدرن، سکولار، مزین به حقوق بشر!!

پاسخ یا پاسخهای بالا در همان طلایگان خود راز سر به مهر گمراهه «زن، زندگی، آزادی» به زعم من یا «انقلاب اجتماعی»!! به باور دیگران را، از زیر آوار لاک و مهرها بیرون می آرد. جوابها، حدیث سرکشی واقعیتی سخت جان، هستند، واقعیت جهان حاضر، جهانی که در آن جنبش کارگری زمین گیر است، مبارزه طبقه کارگر با جهتگیری رادیکال تعطیل است. با آنکه جهان از سرمایه اشباع، متوسط ترکیب آلی سرمایه در اوج، نرخ سودها رو به حسیض، بحرانها کوبنده، عوارض آنها سونامی وار بر زندگی 5 میلیارد کارگر سرریز، سرمایه داری از چرخش عاجز و توده کارگر از هستی ساقط است، با آنکه وضع واقعی سرمایه داری این است اما به یمن غیبت کبرای جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر همچنان باقی است، می غرد، سونامی وحشت راه می اندازد، بشریت را قربانی هر لحظه بقای خود می سازد. این وضع، سراسری است اما سرمایه داری هر جامعه ای که با توجه به تمامی مؤلفه ها، سهمش از اضافه ارزش ها کمتر و توانش برای تصاحب سودها نازل تر است، وضعیت وخیم تری دارد. سرمایه داری ایران اساسا، بر پایه مکان اقتصادی خود در تقسیم کار جهانی و حجم سهمی که از اضافه ارزشهای بین المللی می برد، آسیب پذیرتر و شکننده تر از کشورها یا قطبهای پیشرفته است. اما به دلایلی از جمله دستیابی به اضافه ارزشهای نفتی و مهمتر از آن، استثمار وحشیانه دهها میلیون نیروی کار در سودآورترین حوزه ها، با شبه رایگان ترین مزدها، موقعیتی بهتر از خیلی کشورها دارد. سرمایه اجتماعی ایران با این شاخص ها اولاً زیر فشار همان عوامل تعیین سهم سرمایه دارها در اضافه ارزشها، مانند بارآوری کار، قدرت رقابت، ظرفیت اثرگذاری بر فرایند تعیین قیمتها، تشکیل نرخ سودها، در عداد حوزه های سرریز بحرانهای جهانی است. ثانیاً در 43 سال اخیر به رغم انباشت غول پیکر در حوزه های نفت، گاز، پتروشیمی، صنایع نظامی، معادن، راه، ساختمان، بنادر، حمل و نقل، کشاورزی، آموزش عالی، به رغم تبدیل شدن به یکی از 17 اقتصاد برتر دنیا، بر اثر زیادت طلبی ها، بحران آفرینی ها، سهم خواهی ها و مناقشات شکست آمیز و پرهزینه جمهوری اسلامی به یکی از بحران گیرترین و فروپاشیده ترین بخشهای اقتصاد جهانی سقوط نموده است.

تشدید کوبنده بحرانها همراه با موج های پی در پی و فزاینده تحریم ها، هزینه های تولید در ایران را گاه تا دهها بار بالا برده است، چرخه بازتولید و ارزش افزائی سرمایه اجتماعی را وسیعا مختل ساخته است. بار بحران ها، تحریم ها، فروپاشی ها، غائله آفرینی ها، سهم خواهی ها، همه و همه سونامی وار بر زندگی توده کارگر سرازیر است. دهها میلیون کارگر در آتش فلاکت، گرسنگی، بی درمانی، نداشتن آب شرب و هوای تنفسی می سوزند. در چنین شرائطی به طور همزمان کل طبقه کارگر در یک سو و بخش چشمگیری از طبقه سرمایه دار، در سوی دیگر، هر کدام از منظر، زیج انتظار طبقاتی خود، علیه وضع حاضر، در حال طغیانند!! این یکی از بارزترین و اثرگذارترین مؤلفه های تشکیل دهنده وضعیت روز جهنم سرمایه داری ایران است. حوادث جاری جامعه در خیزش جوانان طبقه کارگر علیه آپارتاید جنسیتی، دینمداری حکام، دیکتاتوری، پوشش اجباری، قهر اقتصادی، مدنی، فرهنگی، حقوقی سرمایه یا گرسنگی، بیکاری، ذلت،

بی خانمانی مولود استیلائی سرمایه داری خلاصه نمی گردد. در کنار طغیان قهر و خشم بخش های مختلف طبقه کارگر ما شاهد موج نارضائی گروهها، احزاب و نیروهای اپوزیسیون نشین بورژوازی نیز هستیم. **اولین جرقه تشخیص آگاه این وضعیت** برای کارگران، تعیین تکلیف شفاف با بورژوازی اپوزیسیون در پیچ و خم کل رخدادها است. در شرایط حاضر این مسأله اولاً از اساس مبارزه ضد سرمایه داری و جنگ علیه رژیم حاکم بورژوازی قابل تفکیک نیست، ثانیاً به هیچ وجه کم اهمیت تر هم نیست. بورژوازی در خیابان، محله، مدارس، احزاب، کانونها، قبرستانها، کارخانه ها، بیمارستانها، داخل یا خارج کشور، با تمامی قوا در تدارک مصادره کارزار جاری ما است. بدترین خطا است اگر تهاجم تاتاریستی بورژوازی اپوزیسیون به دقایق جنبش خیابانی یا هر شکل دیگر خیزش مبارزه توده عاصی به ویژه جوانان را کم اهمیت انگاریم. استدلالهایی از این دست که زنان، دختران، نسل جوان، پرشکوه ترین حماسه ها را آفریده اند، شجاعت، ابتکار را معنای نوین نموده اند!! بدون دیدن پاشنه آشیل ها بسیار زیانبار و چه بسا نقشه مند و توطئه آمیز است. در حماسه آفرینی ها تردید نیست، خلاقیتها، شجاعت ها نقش بازی ها افسانه است اما شعار «زن، زندگی، آزادی» شعار بورژوازی اپوزیسیون و فاقد هر مقدار بنمایه طبقاتی و ضد سرمایه داری است. این حرف که عاصیان خیابانها به رضا پهلوی آویزان نیستند، برای مجاهدین خلق تره خرد نمی کنند!!، از اصلاح طلبان حکومتی، غیرحکومتی عبور کرده اند!! «جمهوریخواهان» و «شورای گذار» یا نوع اینها را وقتی نمی گذارند، سخنی سطحی، بی تمکین، گمراه کننده است. معنای آویزان بودن، نبودن کارگران یا جوانان کارگر آن نیست که پشت سر اپوزیسیون راست، چپ بورژوازی نماز می گزارند یا تکفیر می کنند، سخن آنست که این جمعیت حرفهای طبقه خود را می زند یا انتظارات و نیازهای ارتجاع بورژوازی را در شیپور می کند؟؟ سؤال این است و آنچه در این چند ماه مشاهده شد نه اولی که شوربختانه دومی است!! احزاب، دستجات، مافیاهای بورژوازی هستند که مؤتلف یا منشعب، چپ یا راست، عملاً حول یک محور به تفاهم رسیده اند. کدام محور؟ پاسخ مشهود و آشنا است. همان محور و کانونی که بورژوازی از مشروطه به بعد طرح می کرده و آن را الگوی معجزه گر پروسه انکشاف و سپس استیلائی سرمایه داری می دیده است. الگویی که دهخداها، صور اسرافیلها، ملکم خانها، تقی زاده ها، طالبوف ها، بعداً مستوفی الملک ها، مصدق ها، این طرف تر اصلاح طلبان حکومتی، جنبش سبزی ها برای تحکیم و قوام آن تلاش می کردند. نوعی نسخه پیچی نظم اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، مدنی، سرمایه داری که مشروعه زده، ولایت فقیهی، دیکتاتوری هار فردی نباشد. مدرنیسم، سکولاریسم، حقوق بشر، پارلماناریسم، روایتی از دموکراسی در آن جرم تلقی نگردد، با قطب غربی سرمایه داری همپیوندی نشان دهد، در ضدیت ریشه ای با کمونیسم و خفه کردن هر نفس کشیدن رادیکال و سرمایه ستیز توده های کارگر سنگ تمام بگذارد. بخشی از بورژوازی ایران از صد و اندی سال پیش، از روزهای ورد طبقه اش به تاریخ به چنین پارادیمی سمپاتی داشت، به تمجیدش می پرداخت. از آن دفاع می کرد و البته به محض احساس خطر، هر لانه موش را با گزاف ترین قیمت ها خریداری می کرد. یک معضل پیچیده لیبرال راست در این گذر توهماتش بود. خود را میراث دار روسو، جان لاک، مونتسکیو، هیل گرین و لیبرال های قرن نوزدهم می دید اما در عصر تسلط سرمایه داری بر سراسر جهان و امپریالیستی شدن شرائط انکشاف این شکل تولید به سر می برد. متولد لحظه ای از تاریخ بود که بیرق توسعه انباشت سرمایه در عالم را تراست های غول پیکر سرمایه داری بر دوش داشتند. نظم اقتصادی و سیاسی و الگوی دولت و حکومت سرمایه را آنها تعیین می کردند. لیبرال راست بورژوازی این تحولات را می دید اما رمانتیستی و متوهم برای بازگشت به قرن نوزدهم و ایفای نقش قهرمانان لیبرال آن دوره به چانه زنی می پرداخت. مشکل یا مشکلاتش در این خلاصه نمی شد، بورژوازی اردوگاهی نیرومند، تازه نفس، بیرق رهائی انسان در دست!!، نشان افتخار رهبری پرولتاریا بر سینه!! راه بر او می بست، ضدانقلابش می نامید - که بود- دشمن پرولتاریا می خواندش

- که بود - همین امر سبب می شد که شانس بهره گیری از توهم توده های کارگر، دهقان و فرودست را هم از دست بدهد. همه این واقعیت ها و فاکتورها، لیبرال راست بورژوازی را در خود می پیچید و سد راه میداناری وی می گردید، نه «صور اسرافیل»، «طالبوف»، ستارخان شدنش گرهی از کار می گشود، نه با نشستن مستوفی الممالک به اریکه نخست وزیری چیز چندانی به دست می آورد، حتی کمپین ضد کنسرسیوم و شهرت مصدق توشه ای برای سکنداری بادوام قدرتش نمی گردید.

این بخش بورژوازی در گذشته می زیست، از سوی بخش فوقانی طبقه اش تحقیر می شد، از کهکشان مالکیت ها، سودها، حاکمیت ها حصه دندان گیری به دست نمی آورد. اگر به دربار برای نخست وزیری دعوت می شد فقط وقتی بود که آتش قیام توده عاصی چشم انداز بقای حکمرانی به شیوه فعلی را خاکستر ساخته بود. زیر فشار این وضعیت از احراز هویت ثابت چشم می پوشید. به مذهب می آویخت، همزانی بهبهانی می شد. «سوسیالیست خادپرست» می گردید. شورش توده ها او را نخست وزیر می کرد، اما مستأصل به سرگردانی می افتاد، رقبای فائق با کودتا ساقطش می کردند. وعده شایستگی نقش بازی به کاخ سفید می داد، بدون نتیجه می ماند، از سکولاریسم دینی می گفت، مذهب را سکولار می کرد، برای اسلام سجل علمی صادر می نمود، بازرگان می گردید، به نخست وزیری فاشیسم دینی می رسید، تحقیر، طرد، مغضوب به خانه باز می گشت، بنی صدر می شد و با رأی توده متوهم از صندوق رئیس جمهوری در می آمد، با هم، متشتت، همصدا، در حال جدال، اهل یک کاتاکوری واحد طبقاتی، تمامی این سیر و سلوکها را می نمودند و صد البته، گام به گام، قهقرا می رفتند از «موازنه منفی» مصدقی به «گفتگوی تمدن» خاتمی راضی می شدند.

با عروج فاشیسم درنده اسلامی به عرش قدرت سرمایه داری و وقوع رخدادهای مهم بین المللی، لیبرال راست بورژوازی از شکل پیشین و گروه بندی دیرین خود خارج شد. عصر تازه ای طلوع کرده بود!! جنبش های ضد امپریالیستی به پایان راه رسیدند و بساط اپوزیسیون پردازی خشونت آمیز جمع کردند!!، «سیاسی کار» شدند!! اردوگاه شوروی فرو پاشید و بورژوازی اردوگاهی همه جا و بیشتر از هر جا در ایران با «بنی عم» های بازار آزادی لیبرال یا نولیبرال آشتی کرد. فرخ نگهدارها اندرزگوی میرحسین موسوی ها برای فرار از چپ روی شدند!! مذهبی ها، مدرن، سکولارها دینمدار، فاشیستهای دینی بنیانگذار جمهوری اسلامی منادی اجماع تمدن ها شدند، سرمایه ستیزی قبیح گردید!! طبقاتی اندیشیدن در زمره بیماریهای دوران کودکی تکثرگرایی قرار گرفت!! آوازه «جامعه مدنی»، پلورالیسم، دموکراسی کثرت گرا، سراسر عالم را در نوردید!!، «کمونیسم» جایش را به جنبش نود و نه درصدی، ضد گلوبالیزاسیون داد!! لیست طولی از این نوع حوادث اتفاق افتاد. از همه مهمتر هولوکاست آفرینی رژیم اسلامی به گونه کم سابقه ای اپوزیسیونهای لیبرال، سلطنت طلب، اصلاح طلب، دموکرات، اردوگاهی پیشین، کثرت گرا، رضا پهلوی و عبدالله مهندی، وراثت مصدق و عقبه زاهدی، همه را به هم نزدیک کرد. منظور مطلقاً آن نیست که کوهسار تشتت آنها فرو می ریخت!! مسلماً چنین نبود نیازی به این کار هم پیش نمی آمد. آنچه رخ می داد ظهور یک محور مشترک همصدائی در عین تمامی مجادلات بود. سکولاریسم، مدرنیسم، جدائی دین از دولت، کنار زدن احکام شرع از قانون اساسی، دموکراسی، لقی لقه زبان کل این طیف پرآشوب بود. همین الفاظ محور همصدائی را می ساخت. مفاهیمی که از مشروطه به بعد توسط لیبرال راست بورژوازی نجوا می شد و در 44 سال زمامداری فاشیسم اسلامی بورژوازی همه راست و چپ طبقه سرمایه دار را با کل جنگ و ستیزها همساز و هم ارکستر کرده بود. نکته مهم رسالت و ظرفیت این همصدائی یا محور اشتراک است. اشتراک در مخالفت با جمهوری اسلامی و بهره گیری شریانه فرصت طلبانه از جنبش کارگری برای سقوط وحوش درنده حاکم. اینکه بعدها چه شود؟ پیداست که هر باند برای احراز بیشترین سهم مالکیت، سود، قدرت، حاکمیت یا انحصار کامل اینها خواهد کوشید، به هر جنابیتی دست خواهد زد و کل تباهی و ویرانی حاصل کشمکش ها هم بر طبقه کارگر

آوار خواهد شد. شعار «زن، زندگی، آزادی»، «زندگی خود را باز پس گیریم»!!، «منشور مطالبات حداقلی تشکلهای مستقل صنفی، مدنی» همگی از قعر این اشتراک ماوراء ارتجاعی مالمال از آشوب، سوداگری، سودجویی روئیدند. آری! از بطن این لجنزار روئیدند و با سوء استفاده از ضعف ها، فرسودگیها، زمینگیری ها، فروماندگیها، پاشنه آشیلهای جنبش کارگری به شعور، اعتراض و عصیان کارگزاران تزیق شد. طبیعت هر طبقه حاکم و به نحو اولی بورژوازی است که انتظارات، چشمداشت ها، خواست های خود را به عنوان منافع و مصالح زندگی کل توده ها، کل آحاد بشر، کل افراد یک جامعه جار می زند، برای این کار افق ها، مطالبات و رویاهای خود را لباس مفاهیم عام می پوشاند، به تئوری تبدیل می کند، بیان اندیشوار آنها را ایدئولوژی، مکتب، آئین می نماید، برای آنها شخصیت‌های معین معروف می سازد، بتهای «انسانی» می پرورد. از این طریق، به کمک این راهکارها، توده وسیع انسانها، استثمارشوندگان، فرودستان را مصلوب قدرت سرمایه و مصلوب از هر میزان اراده، اختیار، آزادی، انتخاب، دخالتگری آگاه، نقد رادیکال و اعتراض ریشه کاو طبقه خود می نماید. زنان و دختران کارگر، جوانان محصل خانواده های کارگری مثل کل طبقه کارگر در حال مبارزه و جدال علیه وضع موجودند. وضعی که نظام بردگی مزدی بر آنها تحمیل کرده است، بورژوازی اپوزیسیون، راست یا چپ به آنها القاء می کند که ریشه بدبختی ها نه در سرمایه بلکه در وجود حاکمان فعلی، در الگوها، راهبردها و تاکتیکهای حکام روز است. باید اینها را ساقط کرد، کار را به کاردان سپرد. اگر چنین شود جهان آبادان می گردد!! و این شنیع ترین دروغ است. ریشه کل مصیبتها در سرمایه داری است. جمهوری اسلامی دولت سرمایه است، هر دولتی، عینا سرمایه دولت شده است. مفاهیم جاری بر سر زبان اپوزیسیون ها عهده دار خارج ساختن سرمایه داری از تیررس پیکار کارگران و در خدمت جا به جایی رژیمها یا الگوهای سرمایه داری با هم است. «زن، زندگی، آزادی» کارش این است که چشم کل طبقه کارگر از جمله کل زنان و دختران کارگر را بر روی ریشه تنومند تبعیضات جنایت آمیز جنسیتی که در ژرفنای وجود سرمایه است ببندد، چشم ها را کور کند تا سرمایه را به عنوان بانی آپارتاید وحشیانه جنسیتی، مردسالاری نشناسند، راه شکل گیری هر اعتراض ضد سرمایه داری در وجود کارگران را سد سازند، همه بدبختی ها را حاصل جهالت و بی لیاقتی چند دولتمرد دینمدار پندارند!! همزمان کل قدرت کارگران و زنان و دختران کارگر را به سود خویش مصادره کنند و برای تسویه حساب با رقبا یا همان وحوش حاکم بورژوازی به کار گیرند. «زن» در شعار «زن، زندگی، آزادی» تنها کارش همین است که گفته شد. واژه «زندگی» در اینجا شان نزولش آنست که به شعور توده کارگر تزیق شود تا فقر، فلاکت، بی درمانی، فساد، بی خانمانی، بی آبی، بی سرپناهی، کارتن خوابی، ذلت، آلودگی محیط زیست را ناشی از ذات بد چند دولتمرد ببیند، اندیشیدن در باره نقش سرمایه داری به عنوان نظام بانی و باعث کل گرسنگی ها، فلاکت، ویرانیها، جنگها را ذنب لایغفر تلقی کنند!!، خواستار استقرار و ماندگاری سرمایه داری زندگی آفرین، شاد، بدون فقر، تبعیض، بی خانمانی گردند!! زندگی در این شعار بناست کارگران را بست نشین دعاخوان و دست به آسمان بقای سرمایه داری در یک سوی، ارتش اتمی ساقط سازی جمهوری اسلامی و نشاندن اپوزیسیون بر اریکه قدرت در سوی دیگر کند. «آزادی» در این شعار تنها و تنها رسالتش آنست که کارگران، ساقط بودن کامل خود از هر گونه دخالت در تعیین سرنوشت کار، تولید و زندگی را عین آزادی و حقوق مسلم انسانی پندارند!! سلب آزادی را در حجاب اجباری خلاصه کنند. جنگ آزادیخواهی طبقه کارگر ایران را جنگ برای عزل حاکمان روز سرمایه و نصب اپوزیسیون سالاران سرمایه دار و سرمایه آویز کنند. آزادی در اینجا یعنی کارگر انحلال، انجماد، فسیل شدگی، مدفون بودن خود در چرخه تولید سرمایه و ساختار نظم سرمایه داری را عین آزادی پندارد!! شعار «زن، زندگی، آزادی» عهده دار ایفای وظائفی است که گفتیم. عین همین نقش را بناست شعار «بازپسگیری زندگی» باز کند. در مورد منشور مطالبات حداقلی پیش تر توضیح داده ایم، این منشور نیز دقیقا از بطن اشتراک خودپو و بی نیاز از قلم، کاغذ، اجلاس،

اتحاد، ائتلاف و انشعاب نیروهای متشتت راست و چپ بورژوازی اپوزیسیون بیرون آمده است. هیچ کدام اینها هیچ نشانی از اعتراض، درد، نقد، خواست، انتظار، محتوای تغییر طلبی و راه‌های آگاهانه طبقه کارگر و جوانان، زنان، دخترانش ندارند. **نام زن**، در شعور آزاد و بالغ هر کارگر کوهی از نفرت نسبت به جهان استثمار، بی‌حقوقی و ستمکشی زنان کارگر در سرمایه‌داری را پیش روی می‌آرد. بلیه‌ها و مصیبت‌هایی که سرمایه‌آفریده، می‌آفریند و بر سر زنان خراب می‌سازد. دهها میلیون زن ایرانی هر شبانه‌روز دو شیفت و گاه تمامی 24 ساعت برای سرمایه‌کار می‌کنند و در ازاء آن هیچ ریالی، هیچ خورد، خوراک، پوشاک، حق، حقوقی به دست نمی‌آرند. با روزانه طولانی کار شاق خانگی نیروی کار سرمایه‌داری را کاملا رایگان پرورش می‌دهند، هزینه مهد کودک و دوره‌های پیش‌دبستانی را از دوش سرمایه‌بر می‌دارند، طبقه سرمایه‌دار را از پرداخت مخارج نگهداری معلولان، بیماران، پیران معاف می‌کنند. زنان با این حجم سهمگین کار خانگی که بخشی از تقسیم کار سرمایه‌داری است، فرصتی طلایی برای طبقه سرمایه‌دار پدید می‌آرند تا مردان کارگر را به جای یک شیفت، دو شیفت، با مزد شبه رایگان آماج سفاکانه‌ترین فشار استثمار قرار دهند. براساس یک محاسبه ساده سرانگشتی مجموع ساعات کاری که فقط از همین طریق، سرمایه‌داری ایران، وحوش سرمایه‌دار و دولت سرمایه‌به‌مثابه کار بدون هیچ مزد، به عنوان جزئی از کل زمان کار اضافی طبقه کارگر در اختیار می‌گیرند سر به فلک می‌کشد. این کار پرداخت نشده دهها میلیارد ساعت در سال به سرمایه‌داران و دولتشان امکان می‌دهد تا نرخ استثمارهای موحش 1500 درصدی بر توده‌های کارگر تحمیل کنند. زنی که زیر آوار مخوف کل این سبعیت‌ها است چگونه می‌خواهد احساس انسان بودن، زن بودن، شخصیت داشتن کند؟!، در چنین جهنم وحشت و دهشتی چگونه می‌توان از زن، حقوق زنان، ستیز علیه آپارتاید وحشیانه جنسیتی حرف زد، اما در باره این بلیه دهشتناک اجتماعی، انسانی سکوت نمود؟! شعار فراطبقاتی منحن «زن، زندگی، آزادی» در قبال این فاجعه رعب‌انگیز انسانی دام‌گیر زن ایرانی چه حرفی دارد؟! پاسخ اظهر من الشمس است. رسالت این شعار آنست تا چشم 30 میلیون زن و دختر کارگر ایرانی، چشم 60 میلیون کارگر ایرانی را بر روی کل سبعیت‌ها و بربریت‌های سرمایه‌بندد، از زنان بخواهد تا قدرت را از حاکمان و حشی‌روز سرمایه‌داری پس‌گیرند و به حاکمانی درنده‌تر و البته مدرن، سکولار، غرب‌آویز بسپارند تا عین همین فاجعه سهمگین حاضر را بر سرشان فرو ریزند. حجاب باید با تمامی نفرت آتش‌گیر اما آنچه آتش‌گرفتند عزت، اعتبار، شرف می‌آرد، آتش‌زدن سرمایه‌داری و استثمار، ستم، بربریت این نظام علیه زن است. کار خانگی زنان باید محو‌گردد و تا زمانی که محو نشده است حتما کار محاسبه‌شود، هر نوع وابستگی اقتصادی زن به همسر باید از میان برود، هر شکل اقتصادی کودکان به والدین باید پایان پذیرد. اگر بناست از زن، حقوق زنان و رفع تبعیضات جنایتکارانه جنسیتی گوئیم باید وارد پیکار آگاه عملی برای تحقق فوری این خواست‌ها شویم، باید مبارزه برای تحمیل این خواستها بر بورژوازی را لحظه‌ای و سنگری از جنگ سراسری کارزار ضد سرمایه‌داری سازیم.

«زندگی» در شناخت زلال طبقاتی توده کارگر، زندگی‌رها شده از استثمار، کار مزدبگیری، سلطه سرمایه و اختاپوس هر دولت بالای سر است. چگونه می‌توان برده‌مزدی بود و احساس حداقل امنیت داشت؟! کارگر بود و کابوس بیکاری، گرسنگی، فقر، بی‌خانمانی، غرق شدن در دریاها، طعمه ماهیان شدن، آماج کل توهین‌ها، تحقیرها، حیثیت‌سوزی‌ها را از خود دور ساخت؟! به بقای کمترین رفاه اعتماد پیدا کرد!، خود را دارای نازل‌ترین میزان عزت، شرف حرمت، اعتبار انسانی دید؟! چگونه می‌توان فروشنده نیروی کار بود و خود را انسان تلقی کرد؟! فروش نیروی کار ساقط شدن از هر نوع حق دخالت در تعیین سرنوشت کار، زندگی خود است، انسان ساقط از چنین حقی چگونه می‌خواهد انسان دارای عزت و اعتبار و حرمت باشد؟! زندگی انسانی در سرمایه‌داری صرفاً زندگی آمیخته با جنگ مشتعل مدام علیه بنیاد هستی سرمایه‌داری است. برای ساختن هر دانه خردل این زندگی باید با سرمایه، سرمایه‌داران و دولت این

نظام جنگید. به جای مطالبه مزد، خواستار خارج سازی کل مایحتاج معیشتی، رفاهی، اجتماعی، درمانی، داروئی، آموزشی همه انسانها از سیطره داد و ستد کالائی، پولی سرمایه داری شد، باید در راستای تسلط بر سرنوشت کار، تولید زندگی تاخت. چه تولید شود و چه تولید نشود را پهنه دخالتگری خلاق و اعمال اراده آزاد هر انسان کرد. بورژوازی اپوزیسیون لفظ زندگی را در گمراه تار «زن، زندگی، آزادی» فریاد می زند، فقط برای اینکه راه پیکار توده کارگر به سوی زندگی انسانی را سد سازد.

«آزادی» برای کارگر آزاد شدن از هر قید ماوراء خود و هر اراده بالای سر خویش است. چگونه می توان شاهد سرمایه شدن مستمر محصول کار خود، رمزآمیز شدن و بتوارگی این محصول، خدا شدنش و استیلای قاهرانه حاصل کار خود بر کل هست و نیست خویش بود و در همان حال عربده آزاد بودن سر داد، از زندگی آزاد گفت!! آنچه بورژوازی آزادی می نامد برای کارگر حمام خون آزادی است و شعار «زن، زندگی، آزادی» همین روایت ارتجاعی ضد کارگری را فریاد می زند. «آزادی» در این شعار آزادی برده مزدی ماندن، آزادی تحمل استثمار سفاکانه سرمایه و تحویل کوهسار اضافه ارزش ها به سرمایه داران است. سرمایه داری جنایتکارانه ترین شکل اجبار، قهر، مجبور ساختن انسانها به سقوط از حق دخالت در تعیین سرنوشت کار و زندگی را آزادی جار می زند!! «زن، زندگی، آزادی» جنجال این فریبکاری است. هر جرعه آزادی را تنها با کارزار رادیکال علیه سرمایه، با عروج به مثابه یک قدرت سراسری، شورائی، ضد سرمایه داری، با جنبشی شورائی و محل دخالتگری آگاه، خلاق، آزاد هر کارگر، می توان به دست آورد. آخرین نکته اینکه حتما گفته خواهد شد ما مجاز نیستیم برای توده عاصی تصمیم بگیریم، جوانان، زنان، دختران خود، شعارها را ابداع کردند، همچنان که خود سوزندان روسری، قیچی کردن گیسوها، آتش کشیدن حوزه های علمیه، در هم کوبیدن نهادهای سرکوب پلیسی، شعار مرگ بر جمهوری اسلامی را شروع کردند و پیش بردند، پاسخ این است که اولاً: آنچه اینجا آمد تصمیم گیری برای هیچ کارگری، فردی، هیچ جوان کارگر نیست، سخن فردی است که خود را یکی از آحاد توده کارگر می داند و مثل هر کارگر دیگری حرفش را بر زبان می آرد، می نویسد. ثانیاً: آتش زدن حجاب، مراکز قهر پلیسی، حوزه های علمیه، مراکز سرکوب فکری، شعار سرنگونی رژیم حاکم، مسلماً ابتکار شجاعانه، جسارت آمیز و پرافتخار جوانان طبقه کارگر اعم از دختر یا پسر بود، حتی اگر نبود!!، حرف دلشان و طبقه خودشان بود، اما شعار زن، زندگی، آزادی، منشور مطالبات حداقلی و نوع اینها مطلقاً چنین نبود و شأن نزولی عمیقاً ارتجاعی ضد کارگری داشت. معترضان جوان پسر و دختر کارگر یا کلا کارگران نبودند که این شعارها را از تار و پود هستی اجتماعی، طبقاتی خویش تافتند، بر زبان آوردند، تریبون های رسمی بورژوازی اپوزیسیون بود که این وظیفه را بر دوش کشیدند. انتظار آن است که توده وسیع کارگر با سر آگاه، بیدار، شناخت کالبدشکافانه مارکسی آنچه را که علاج درد خویش است، ریشه واقعی، دردها، رنجها را، مطالبات عاجل روز و دورنمای زندگی آتی را بازکاود و فشار سهمگین بختک وار این شعارها بر شعور خود را دفع و رفع نماید. شعارهای رادیکال جایگزین این ترهات ارتجاعی به هیچ وجه رمزآمیز نیستند، رویکرد لغو کار مزدی، کارگران ضد سرمایه داری، آگاهان دلسوز و دردمند جنبش کارگری، سالها و دهه های متمادی است که این موضوعات و همه مسائل مبارزه طبقاتی کارگران را با آنان در میان می گذارند.

ناصر پایدار

اسفند 1401